

نوع مقاله: ترویجی

بررسی اندیشه تقدیرگرایی در تاریخ بیهقی

hdaneshjoo1393@gmail.com

حمیده دانشجو / دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام دانشگاه فردوسی مشهد
دریافت: ۹۹/۱۱/۱۶ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۳/۲۳

چکیده

یکی از مسائلی که در مکاتب گوناگون در تاریخ‌نگاری اسلامی مورد توجه مورخان مختلف قرار گرفته و سعی شده تا وقایع مختلف براساس آن تفسیر شود، مسئله تقدیرگرایی است. این پژوهش می‌کوشد با روش توصیفی - تحلیلی، به این پرسش پاسخ دهد که اندیشه تقدیرگرایی در کتاب تاریخ بیهقی چگونه بوده است؟ نتایج بررسی از یک طرف حاکی از آن است که بیهقی در تاریخ‌نگاری خویش به‌رغم به‌کارگیری روش علمی و گاه خردورزی، علاوه بر اینکه به نوعی، دچار دوگانگی و تناقض در سطح ظاهری تاریخ‌نگاری خویش شده، عملاً نیز با نفی اراده انسان، تقدیر الهی را در پیدایش و شکل‌گیری حوادث، مهم‌ترین عامل معرفی می‌کند؛ که این اندیشه به‌ویژه در پیوند با مسائل سیاسی در تاریخ‌نگاری وی، بازتاب خاصی پیدا می‌کند. از سوی دیگر، نتایج بررسی نشان می‌دهد، عوامل مختلفی در بازتاب اندیشه تقدیرگرایی بیهقی نقش داشته‌اند.

کلیدواژه‌ها: بیهقی، تاریخ بیهقی، تاریخ‌نگاری، بازتاب اندیشه تقدیرگرایی، غزنوی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

مورخان مسلمانی که مسئله مختار بودن انسان در افعالش را خوب درک کرده‌اند، تحلیل‌های جبرگرایانه مشاهده نمی‌شود. ولی برخی دیگر از مورخان و فیلسوفان تاریخ به علت عدم اعتقاد به مسئله اختیار انسان، گاه قضا و قدر الهی را موجب بی‌ارادگی انسان در تاریخ‌سازی شمرده‌اند و گاه قوانین الهی حاکم بر حرکت تاریخ را مستلزم جبر تاریخی دانسته‌اند.

برخی از مورخان به علت ناکامی در فهم عقیده نسبت به قضا و قدر الهی و رابطه آن با اختیار انسان، آن را به‌گونه‌ای تفسیر کرده‌اند که نوعی جبر از آن فهمیده می‌شود. آنان در عین اینکه با وجدان و علم حضوری اختیار انسان را در ساختن تحولات تاریخ حس می‌کردند؛ برخی از حوادث و پدیده‌های تاریخی را محصول خواست خدا و تقدیر الهی به معنی جبر تاریخی شمرده‌اند. درحالی که «قدر به معنی اندازه‌گیری اشیا بوده و قضا نیز به معنی حتمیت وقوع آنهاست... قضا و قدر الهی با اختیار و آزادی انسان منافات ندارد؛ بلکه تقدیر الهی بر این جاری شده که فعل انسان با کمال اختیار و آزادی او صادر گردد» (سبحانی، ۱۳۹۶، ص ۳۱۳).

مورخانی که در فهم عدم منافات اعتقاد به قضا و قدر با نقش‌آفرینی انسان در تحولات تاریخی، ناکام مانده‌اند؛ تاریخ را به‌گونه‌ای می‌نویسند که گویا انسان در ساختن تاریخ هیچ‌کاره است و تحولات تاریخ براساس جبر تاریخی و جبر مشیت و تقدیر الهی تحقق می‌یابد. بدیهی است چنین مورخانی که به غلط، به مورخان تقدیرگرا نامیده شده‌اند، در واقع جبرگرا به‌شمار می‌آیند. آنها انگیزه‌های برای تحلیل و تعلیل و یافتن علل رخدادها ندارند و صرفاً به نقل حوادث بدون تحلیل اکتفا می‌کنند و از داوری کردن درباره رخدادها پرهیز می‌کنند.

مقاله حاضر به بررسی اندیشه تقدیرگرایی در تاریخ بیهقی می‌پردازد. برای تحقق این هدف، پرسش اصلی زیر مطرح می‌شود: اندیشه تقدیرگرایی در تاریخ بیهقی چگونه بوده است؟

پرسش‌های فرعی مقاله نیز عبارتند از: بازتاب این اندیشه در پیوند با مسائل سیاسی چگونه بوده است؟ این اندیشه تحت تأثیر چه عواملی شکل گرفت؟

در پاسخ به این پرسش‌ها، فرضیه‌های زیر مطرح شده است: بیهقی در تاریخ‌نگاری خویش به‌رغم به‌کارگیری روش علمی و گاه خردورزی، علاوه بر اینکه به‌نوعی، دچار دوگانگی و تناقض در سطح

اندیشه تقدیرگرایی در میان برخی از فرق و نحل اسلامی، به حاکمیت مطلق اراده خداوند بر هستی نظر دارد. از این دیدگاه، رویدادها و حوادث، مخلوق اراده و مشیت خداوند است و انسان در تعیین سرنوشت خویش، کمتر نقش داشته و سرنوشت او قبل از تولد به خواست پروردگار تعیین می‌شود. به عبارت دیگر، جریان کار جهان، تابع تقدیری است که از پیش معلوم است و حوادث و رویدادها، گویی فقط عبارت از ظهور آن تقدیر است (زرین‌کوب، ۱۳۵۳، ص ۱۹۹). بدین‌روی، سعادت، شقاوت، موفقیت و شکست انسان در زندگی، ناشی از خواست پروردگار است؛ از جمله معتقدان به این اندیشه در جهان اسلام؛ اهل حدیث، اشاعره و... بودند (مشکور، ۱۳۸۵، ص ۴۴).

متأثر از این دیدگاه، تاریخ‌نگاری مبتنی بر تقدیرگرایی و مشیت الهی پدید آمد که تاریخ را مظهر اراده الهی دانسته و انسان در ایجاد آن کمتر نقشی دارد. بر این پایه، در تاریخ‌نگاری مبتنی بر تقدیرگرایی، مورخ به جای کشف روابط علی میان پدیده‌ها و خردورزی در تحلیل و تعلیل آنها، به بیان وقایع به شکلی پراکنده، بدون ایجاد هرگونه پیوند منطقی میان آنها و نگرشی ریشه‌شناسانه نسبت به حوادث و پدیده‌ها و حتی نقادی آنها، به قضا و قدر و خواست پروردگار اکتفا می‌کند و انسان را عاری از هرگونه مسئولیت در رفتار و اعمال و تفکرات خویش معرفی می‌کند. در این اندیشه، از آنجاکه همه رویدادها و حوادث، زائیده خواست و اراده پروردگار است، ضرورت پی‌جویی علت‌های اثرگذار انسانی زایل می‌گردد. بنابراین شناخت عوامل انسانی مؤثر در پیدایش آن، ضرورتی ندارد. این رویکرد به تاریخ، مورخ را از هرگونه داوری و اظهارنظر درباره حوادث و رویدادها بازمی‌دارد؛ زیرا انسان در ایجاد آن نقشی نداشته است. از این منظر، مشیت الهی و نه اراده انسان، محرک تاریخ دانسته می‌شود. با این حال باید به این نکته نیز توجه کرد که درحالی که می‌توان گفت هیچ امری بدون اجازه مشیت الهی صورت نمی‌گیرد، اما اراده الهی نیز نفی‌کننده قدرت و اراده انسان نیست. واقع اعتقاد به قضا و قدر منافاتی با اختیار انسان ندارد و مشکل بیهقی، جهل نسبت به این مسئله بوده است.

باور به اختیار انسان، مورخ را از ابتلا به نگرش‌های جبرگرایانه به تاریخ مصون می‌دارد؛ به طوری که هیچ تحلیلی مستلزم مجبور بودن انسان در تحولات اجتماعی و تاریخی را برنمی‌تابد. از این‌رو، در آثار

دوران کوتاه پادشاهی امیر محمد (۴۲۱ق)، پسر سلطان محمود، نظاره گر اوج گیری قدرت امیر مسعود (۴۲۱-۴۳۲ق) (حمیدی، ۱۳۷۲، ص ۸۹). به نظر می‌رسد به همین علت، بیهقی تاریخ خویش را همچون روزشمار زندگی سلطان غزنوی - سلطان مسعود - نگاشته است. بیهقی در زمان سلطنت عزالدوله عبدالرشید (۴۴۱-۴۴۴ق) برای مدتی، صاحب دیوان انشاء گردید. اما دیری نپایید که به تهمت حاسدان معزول شد (همان، ص ۹۵).

بیهقی توانست در بین سال‌های ۴۴۸-۴۵۱ق به تألیف کتاب تاریخ بیهقی بپردازد. اما آنچه اکنون با نام تاریخ بیهقی بر جای مانده از مجلد پنجم آغاز و به مجلد دهم ختم می‌شود. محدوده وقایع آن نیز از شرح حوادث بعد از مرگ سلطان محمود (۴۲۱ق) تا فرار سلطان مسعود به هند (۴۳۲ق)، به اضافه باب خوارزم از زمان سلطنت سلطان محمود است. از سخن مؤلف پیداست که اثر او پیش و پس از قسمت موجود، بخش‌های دیگری هم داشته است. در نگاه نخست آغاز و انجام کار به درستی معلوم نمی‌شود، اما با اندکی دقت می‌توان یقین کرد که سال ۴۰۹ق ابتدای تاریخ بیهقی و پایانش اندکی پیش از درگذشت مؤلف یعنی زمان سلطنت ابراهیم بن مسعود (۴۵۱-۴۹۲ق) بوده است (بیهقی، ۱۳۸۳، دیباچه ص ۱۵ و ۱۶). کتاب تاریخ بیهقی علاوه بر تاریخ غزنویان، گاه حاوی اطلاعاتی مهم درباره فرمانروایان صفاری، سامانی و حتی دستگاه خلافت بغداد، به‌ویژه آغاز کار سلجوقیان است (سجادی و عالم‌زاده، ۱۳۸۰، ص ۱۲۷).

بینش بر این باور است که بیهقی کتاب خود را به فرمان یا خواهش کسی نوشته است و همین امر سبب شده که وقایع را درست همان‌گونه که اتفاق افتاده، نقل کند؛ یعنی با حفظ امانت به بیان و تفسیر وقایع می‌پردازد (بینش، ۱۳۷۴، ص ۹۱). بیهقی در تاریخ‌نگاری، به شیوه‌ای علمی و روشمند عمل کرده است. او سالیان سال بر پایه اسناد و مدارک معتبر، به تألیف و نگارش پرداخت. بسیاری از وقایع را یا به چشم خود دیده و یا از ثقات و متون معتبر شنیده و خوانده بود (بیهقی، ۱۳۸۶، دیباچه ص ۲۰). در واقع باید گفت بیهقی روشی را در تاریخ‌نگاری خود در پیش گرفت که در اروپا بعد از رنسانس در مجرای صحیح افتاد و از صورت افسانه و داستان بیرون آمد؛ اما اینکه در حدود نهصد سال پیش، مورخی بتواند این مقدار در کار خود باریک‌بینی و دقت داشته باشد که کارش با روش علمی سازگاری داشته باشد، شگفت‌انگیز است (بینش، ۱۳۷۴، ص ۹۳).

ظاهری تاریخ‌نگاری خویش شده، عملاً نیز از اصل تعلیل و تحلیل بهره چندانی نبرده است؛ در نتیجه باعث دخالت دادن مشیت خداوند در پیدایش و شکل‌گیری حوادث می‌شود که این اندیشه در پیوند با مسائل سیاسی در تاریخ‌نگاری وی، بازتاب خاصی پیدا می‌کند. همچنین عوامل مختلفی در بازتاب اندیشه تقدیرگرایی بیهقی نقش داشته‌اند، که از جمله می‌توان به مواردی مانند: باورهای رایج مذهبی، شیوه تاریخ‌نگاری سنتی اسلامی، احترام به حکام وقت و عدم تحقیق در علل حوادث، اشاره کرد. اهمیت این پژوهش از یک‌سو، برجسته کردن جریان تقدیرگرایی در روندی از تغییر و تداوم در عصر غزنوی، به‌ویژه در تاریخ بیهقی است؛ و از سوی دیگر، کم‌سابقگی موضوع آن در حوزه پژوهش است. این موضوع نه‌تنها در عصر غزنوی، بلکه در سایر دوره‌های تاریخی نیز کمتر به آن پرداخته شده است. در مقاله «تاریخ در تاریخ بیهقی» (میلانی، ۱۳۸۱) و کتاب *زمانه، زندگی و کارنامه بیهقی* (والدمن، ۱۳۷۵) از جمله آثاری هستند که در آنها به‌طور پراکنده به مسئله تقدیرگرایی در تاریخ بیهقی اشاره‌هایی شده است. این مقاله با چنین رویکردی و با روش توصیفی - تحلیلی، ضمن مروری کوتاه بر زندگی، سبک و منطق تاریخ‌نگاری بیهقی، به بررسی اندیشه تقدیرگرایی در تاریخ بیهقی می‌پردازد.

۱. زندگی، سبک و منطق تاریخ بیهقی

ابوالفضل محمد بن حسین کاتب بیهقی، در سال ۳۸۵ق در ده حارث‌آباد بیهق (سبزوار قدیم) به دنیا آمد. وی سال‌های نخستین زندگی را در بیهق و سپس در نیشابور، به کسب دانش پرداخت و پس از مدتی با عزیمت به غزنین در حدود سال ۴۱۲ق جذب کار دیوانی گردید (پرویز، ۱۳۳۶، ص ۱۷۶). شایستگی و استعداد وی، عاملی شد که به دستیاری *خواجه ابونصر مشکان*، صاحب دیوان رسالت محمود غزنوی (۳۸۸-۴۲۱ق) برگزیده شود. *ابونصر مشکان* چنان بیهقی را گرمی می‌داشت که اسرار دستگاه غزنوی را با او در میان می‌گذاشت؛ که این خود به اندوخته شدن سرمایه‌گران بهایی از دانسته‌های منحصر به فرد برای بیهقی مبدل گردید و بعدها او به همین اعتبار توانست رویدادهایی را که خود شاهد و ناظر آن نبود، از قول *ابونصر* در کتاب *تاریخ بیهقی* نقل کند (انوری، ۱۳۷۶، ص ۱۶۰). بیهقی در سال ۴۱۲ق به خدمت دیوان و دربار خاندان سبکتکین (۳۶۶-۳۸۷ق) درآمد. وی پس از خدمت در دستگاه سلطان محمود غزنوی و ادامه آن در

اهمیت و جلوه ادبی **تاریخ بیهقی** چنان است که برخی بیهقی را نه تنها مورخی بلندپایه، بلکه نویسنده‌ای بزرگ و باریک‌بین نیز می‌دانند که به یاری این قریحه پویا، با هنرمندی تمام، فضای هر رخداد را در نمای تصویری جذاب به رخ مخاطب می‌کشد (یوسفی، ۱۳۷۴، ص ۶۷). *ملک‌الشعراى بهار* در سبک‌شناسی خود مختصات نثر بیهقی را برشمرده و در عین حال سیاهه‌ای از واژگانی را که برای اولین بار، از طریق **تاریخ بیهقی** به زبان فارسی وارد شده است، ارائه می‌دهد (بهار، ۱۳۵۵، ج ۲، ص ۵۶).

۲. گفتمان تقدیری در تاریخ بیهقی

کتاب **تاریخ بیهقی** هرچند در مقایسه با دیگر آثار زمان خود به روش علمی و خردگرایی گرایش دارد؛ اما به نظر می‌رسد به نوعی دچار فضای متناقض‌گونه شده است؛ چنان‌که از یک‌سو، در قسمتی از کتاب خویش، انسان را به دلیل دو قوه علم و عمل برتر از بهایم می‌داند و بر حسب استدلال وی، انسان به دلیل اختیاری که دارد، به ثواب و عقاب می‌رسد: «و ترکیب مردم را چون نیکو نگاه کرده آید، بهایم اندر آن با وی یکسان است. لکن مردم را که ایزد، عز ذکره، این دو نعمت که علم است و عمل، عطا داده است؛ لاجرم از بهایم جداست و به عقاب و ثواب می‌رسد. پس اکنون به ضرورت بتوان دانست که هرکس این درجه یافت، بر وی واجب گشت که تن خویش را زیر سیاست خود دارد، تا به راهی رود هرچه ستوده‌تر؛ و بداند که میان نیکی و بدی فرق تا کدام جایگاه است، تا هرچه ستوده‌تر است، سوی آن گراید و از هرچه نکوهیده‌تر، از آن دور شود» (بیهقی، ۱۳۸۳، ص ۱۲۳).

اما از سوی دیگر، بارها با باور به اینکه «با قضای برآمده بر نتوان آمد» (همان، ص ۴۵۴ و ۵۱۱)، عقل و خرد را در تاریخ‌نگاری خود به فراموشی می‌سپارد. در واقع به نظر می‌رسد تقدیر و ناگزیری آن از یک‌سو و مسئولیت انسان در قبال عملکرد خویش از سوی دیگر، در سطح ظاهری کتاب **تاریخ بیهقی**، فلسفه‌ای متناقض و ذهنیتی دوگانه‌ای را به وجود آورده است. در سطح عملی نیز اندیشه تقدیرگرایی در **تاریخ بیهقی** بازتاب داشته، که می‌توان مهم‌ترین مشخصه‌های آن را این‌طور گفت:

– دخالت دادن مشیت خداوند در پیدایش و شکل‌گیری حوادث و

نهی اراده انسان؛

– تلاش نکردن در درک روابط میان پدیده‌ها و در نتیجه

یکی از محاسن **تاریخ بیهقی** را می‌توان ثبت وقایع با ذکر تاریخ دقیق آنها دانست. برای نمونه در بیان واقعه سیل غزنین، منظره شروع باران و سرانجام آمدن سیل چنین می‌گوید: «روز شنبه نهم ماه رجب میان دو نماز بارانکی خُرد خُرد می‌بارید، چنان‌که زمین را ترگونه می‌کرد... تا باران قوی‌تر شد... و پاسی از شب به گذشت، سیلی در رسید که اقرار دادند پیران کهن که بر آن جمله یاد ندارند؛ و درخت بسیار از بیخ بکنده، می‌آورد... (بیهقی، ۱۳۸۳، ص ۲۶۷). اما بیهقی علاوه بر اینکه در کتابش به ذکر حوادث و وقایع تاریخی – که به آن وقایع‌نگاری می‌گویند و با همه دقت و جزئیاتش برای تاریخ الزام است – می‌پردازد؛ همچنین به ارتباط جزئیات حوادث به هم و بررسی علت و معلولی وقایع تاریخی و مقدمات نهفته و آشکار رویدادها و سپس داوری درباره آنها می‌پردازد (بیش، ۱۳۷۴، ص ۹۵). چنان‌که پس از بیان داستان قتل *اریارق* توسط *سالار بگتندی* و *بلگاتگین* آن را نشانه‌ای از ناامنی در دربار *سلطان مسعود غزنوی*، و به عبارتی حسادت، رقابت و سخن‌چینی درباریان نسبت به یکدیگر می‌داند: «حاجب بزرگ و علی گفتند: تدبیر شربی سازند یا رویاروی کسی را فراکنند تا اریارق را تباه کند. سالار بگتندی گفت: ... کسان گماریم تا تخریب‌ها می‌سازند و آنچه ترکان و این دو سالار گویند، فراخ‌ترها می‌زیادت کنند و می‌باز نمایند» (بیهقی، ۱۳۸۳، ص ۲۳۲). در ادامه، بیهقی با زیرکی هرچه تمام‌تر، شخصیت مسعود را چنین فاش می‌کند: «روزی چند بر این حدیث برآمد و دل سلطان درشت شد بر اریارق و در فرو گرفتن وی خلوتی کرد و با وزیر شکایت نمود از اریارق... (همان، ص ۲۳۲).

یکی دیگر از جنبه‌های مثبت **تاریخ بیهقی**، رعایت امانت نزد اوست؛ چنان‌که گاه وی به حد وسواس می‌رسد و اطمینان می‌دهد که «مجال است چیزی نداشتن که به ناراست ماند» (بیهقی، ۱۳۸۳، ص ۲۳۹). در این کار، بیهقی حتی اسم روات را ذکر کرده و گاه در اینکه حرف آنها تا چه اندازه می‌تواند صحیح باشد، بحث کرده و به اصطلاح ترجیح و تعدیل یا نقد تاریخی به کار برده است (بیش، ۱۳۷۴، ص ۹۳).

تاریخ بیهقی، افزون بر آنکه از حیث شیوه و آیین تحقیق و تاریخ‌نگاری، درخور توجهی خاص است، از منظر هنر نویسندگی نیز دارای اهمیتی شایان است؛ چراکه ویژگی‌های صرفی و نحوی این نثر از بهترین نمونه‌های نثر فارسی و اوج بلاغت این زبان و ادبیات آن شمرده می‌شود. برای مخاطب نکته‌سنج، نثر کتاب **بیهقی** حاکی از تسلط نویسنده چیره‌دست آن، بر زبان فارسی و عربی است.

علت‌های مؤثر در ایجاد آن؛

- پرهیز مورخ از دوری و قضاوت و بیان دیدگاه‌های خویش درباره آن. چنان که می‌توان به نمونه‌ای از اعتقاد به تقدیر و محتوم بودن سرنوشت انسان، در *تاریخ بیهقی*، اشاره کرد، که می‌گوید: «و قضای ایزد، عزوجل، چنان رود که وی خواهد و گوید و فرماید. نه چنان که مراد آدمی در آن باشد که به فرمان وی است. سبحانه تعالی، گردش اقتدار و حکم او راست در راندن محنت و نمودن انواع کام‌کاری و قدرت و در هرچه کند، عدل است، و ملک روی زمین از فضل وی رسد از این بدان و از آن بدین» (بیهقی، ۱۳۸۳، ص ۴۳). در واقع، نزد بیهقی، مورخ غایی خداست. تنها اوست که آغاز و انجام تاریخ را می‌شناسد و سرنوشت گذشته و آینده را رقم می‌زند. ما به‌عنوان انسان، بازیگر صرف این نمایش هستیم. به علاوه کار ما در این جهان ارج چندانی ندارد (میلانی، ۱۳۸۱، ص ۴۳).

این اندیشه تقدیرگرایی بیهقی، زمانی که با امور سیاسی درآمیخت، بازتاب خاصی در *تاریخ بیهقی* بر جای گذاشت. در واقع نظریه فره/یزدی که در گفت‌وگوهای سیاسی ایران پیش از اسلام وجود داشت، در دوران اسلامی به شکل نظریه تقدیر الهی رواج یافت. مشیت الهی که در معنای اصیل و سازنده خود به‌عنوان یکی از ارکان پایه‌ای دین است، توسط امویان و عباسیان به‌عنوان حربه‌ای برای بر تخت نشستن و توجیه ظلم و ستم‌های آنان مورد توجه قرار گرفت و راه برای دیگر حکام ظالم گشوده شد. در این میان مردم که نتوانستند بین جبر و معنای سازنده تقدیر الهی، تمایزی قائل شوند، سردرگم شدند و سرانجام اصطلاح قضا و قدر به نفع حکومت‌ها و ظالمان بر سر زبان‌ها افتاد و دین که منجی رهایی‌بخش بود با انحراف از مسیر درست خود و درآمیختن با خرافات، زنجیری شد بر دست و پای مردم مظلوم (خسروپناه، ۱۳۸۸، ص ۱۲۱). از جمله پیامدهای سوءاستفاده از دین به نفع حکومت‌ها، علاوه بر انصراف از دین و سلب امید و ایمان مردم نسبت به دین، برای سال‌های متمادی، ریاست دینی بدون منازع خلفای اموی و عباسی بودند که خود را خلیفه رسول‌الله می‌خواندند (همان، ص ۱۲۴).

این نوع نگاه در ذات خود با ادیان الهی به‌ویژه اسلام مغایرت دارد؛ زیرا یکی از اهداف اصیل اسلام بر هم زدن نظام‌های نامطلوب حاکم بر جامعه و بنا نهادن نظام احسن در آن است. در واقع یکی از کارکردهای دین، رهایی انسان و جوامع از چنگال هر نوع اسارت و

بندگی است (فصیحی، ۱۳۹۰، ص ۲۶۸). بدین ترتیب هرگاه از دین و سیاست سخن به میان می‌آید، باید دو گروه را متمایز کرد؛ یعنی در یک طرف پیروان واقعی و در طرف دیگر آنهایی که از دین سوءاستفاده می‌کنند تا به اهداف سیاسی خود که مبتنی بر منافع غیردینی است، مشروعیت بدهند. هرچند این تمایز کار دشواری است؛ اما غیرممکن نیست (سراج‌زاده، ۱۳۸۴، ص ۵۴).

اندیشه تقدیر الهی در بر تخت نشاندن پادشاهان، تا جایی بود که مسئله واگذاری ملک، بنا بر خواست خداوند و مصلحت مردم به صورت یکی از نظریه‌های سیاسی زمان درآمد (والدمن، ۱۳۷۵، ص ۱۳۳). بیهقی در آغاز فصل ششم کتابش، بیانیه سیاسی خود را که در حقیقت بیانیه سیاسی زمانه اوست، بر پایه تقدیراندیشی بیان می‌دارد: «تا ایزد، عز ذکره، تقدیر چنان کرده است که ملک را انتقال می‌افتاده است از این امت بدان امت و از این گروه بدان گروه بزرگ‌تر؛ گواهی بر این چه گویم کلام آفریدگار است که گفته است: بگو با خدایا ای دارنده جهان پادشاهی را می‌دهی به آنکه می‌خواهی و بر می‌کنی و باز می‌ستانی پادشاهی را از آنکه می‌خواهی. گرامی می‌داری آن را که می‌خواهی و خوار می‌سازی آن را که می‌خواهی. نیکی به دست توست؛ همانا بر هر چیز توانایی» (آل عمران: ۲۶). اما در مجموع این بیانیه، نفوذ فراوان تقدیرگرایی را به‌ویژه در توجیه و تحلیل مسائل سیاسی به‌روشنی آشکار می‌کند.

درآمیختگی اندیشه تقدیرگرایی با سیاست در *تاریخ بیهقی*، گاه با تقدس پادشاه درمی‌آمیزد؛ در واقع سلطنت و سلطان در اندیشه سیاسی بیهقی جایگاه بسیار بالایی دارد و بسیاری از رویدادهای تاریخی در ارتباط با آنها تبیین می‌شود. بیهقی نه‌تنها غزنویان را در جایگاه ملوک فاضل نشاند و برکشیدن آنها را ناشی از تقدیر و حکمت خداوند می‌دانست؛ بلکه آنها را میراث‌دار خلافت اسلامی و تداوم‌دهنده میراثی حلال یعنی شریعت اسلام می‌داند: «ایزد عز ذکره چون خواست که دولت بدین بزرگی پیدا شود، بر روی زمین امیر عادل سبکتکین را از درجه کفر به درجه ایمان رسانید و وی را مسلمانی عطا داد و پس برکشید، تا از آن اصل درخت، مبارک شاخه‌ها پیدا آمد به بسیار درجه از اصل قوی‌تر. بدان شاخه‌ها اسلام بیاراست و قوه خلفای پیغمبر اسلام در ایشان بست، تا چون نگاه کرده آید، محمود و مسعود دو آفتاب روشن بودند، پوشیده صبحی و شفقی که چون آن صبح و شفق برگزیده است، روشنی آن آفتاب‌ها

هم‌عقیده زمانه خود، به عهده تقدیر می‌گذارد. در واقع به نظر می‌رسد با گام نخست، در سوی تضعیف و با گام دیگر در جهت تثبیت قدرت حاکم حرکت می‌کند (میلانی، ۱۳۸۱، ص ۴۴).

این در حالی است که در طول تاریخ، این سیاستمداران و حاکمان بوده‌اند که از دین سوءاستفاده کرده‌اند و آن را به خدمت اهداف خود درآورده‌اند. بنابراین چون دین امری مقدس است و سیاست، امری گذرا، متغیر و قابل نقد؛ نباید دین را چنان با سیاست آمیخت که با نقد سیاست، دین آسیب ببیند و باید با نقد جدی سیاستمداران، از آنان تقدس‌زدایی کرد (مسعودی فرد، ۱۳۸۴، ص ۶۷۶). در واقع دیندار بودن و تبعیت از آموزه‌های دینی همچون تقدیر، نه‌تنها با تعقل و تفکر تعارضی ندارد؛ که آیات قرآنی فراوانی از جمله سوره‌های روم: ۲۸؛ یس: ۶۴؛ انعام: ۵۰ و... حیات سعادت‌مندان دنیا و آخرت را بر عقل و تفکر استوار ساخته است (خسروپناه، ۱۳۸۸، ص ۱۲۸).

۳. عوامل مؤثر در اندیشه تقدیرگرایی بیهقی

در بازتاب اندیشه تقدیرگرایی بیهقی، عوامل مختلفی دخیل بوده‌اند، که از جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۳-۱. باورهای رایج مذهبی

باورهای رایج در عصر بیهقی که ریشه در اعتقادات مذهبی داشت، به نوعی توانست در اندیشه تقدیرگرایی در تاریخ بیهقی مؤثر واقع شود؛ چراکه بیهقی دارای اعتقادات مذهبی بوده و از طرف دیگر قدرت‌های حاکم را مورد تأیید خداوند می‌دانست و در حقیقت آنها ترديد روا نمی‌داشت. وی مانند بسیاری از بزرگان پیشین از جمله نظام‌الملک، و نصرالله منشی و... پادشاهان را مانند پیامبران، برگزیده خداوند می‌دانست: «بدان که خداوند قوتی به پیامبران اجمعین داده است و قوتی دیگر به پادشاهان؛ و بر خلق روی زمین واجب کرده که بدان دو قوه بیاورد گر و بدان راه راست ایزدی بدانست» (بیهقی، ۱۳۸۳، ص ۱۲۱). لذا در توجیه سلطنت غزنویان به تقدیر الهی متوسل می‌شود و می‌گوید: «پس باید دانست که بر کشیدن تقدیر ایزد عز ذکره، پیراهن ملک را از گروهی و پوشاندن در گروه دیگر، اندر آن حکمتی است ایزدی، و مصلحتی عام مر خلق روی زمین راه، که درک مردمان از دریافتن آن عاجز مانده است و کس را نرسد که اندیشه کند که این چراست؛ تا به گفتار چه رسد» (همان، ص ۱۱۹).

پیدا آمده است و اینک از آن آفتاب‌ها چندین ستاره نامدار حاصل گشته است. همیشه این دولت پاینده باد» (بیهقی، ۱۳۸۳، ص ۱۲۰).

بدین ترتیب از نظر بیهقی، سلطان غزنوی هر دو میراث را دارد. او پادشاهان را با پیامبران مقایسه می‌کند: «قوت پیامبران معجزات هستند و قوت پادشاهان اندیشه باریک و درازی دست و ظفر و نصرت بر دشمنان، و داد که دهند موافق با فرمان‌های ایزد تعالی» (همان، ص ۱۲۱). سپس در ادامه، میان پادشاهان مؤید موفق و خارجی متغلب، فرق می‌نهد و پادشاهان مؤید موفق را دادگر و نیکو کردار می‌داند که از آنها باید اطاعت کرد. در نتیجه این مقدمات: «پادشاهان غزنوی در عدل، خوبی سیرت، دیانت، پاکیزگی روزگار و کوتاه کردن دست ستمکاران، احوال روشنی دارند. بنابراین ایشان برگزیدگان آفریدگار بوده‌اند و اطاعت ایشان واجب بوده و هست و اگر در بین این پادشاهان ناکامی دیدند، خردمندان آن را به چشم خرد می‌باید نگریست و غلط را سوی خود راه نمی‌باید داد که تقدیر آفریدگار که در لوح محفوظ، قلم چنان رانده است تغییر نیابد» (بیهقی، ۱۳۸۳، ص ۱۲۱).

این رفتار تقدس‌گرایی بیهقی نسبت به پادشاهان به‌ویژه در شناخت و ارزیابی خواننده از سلطان مسعود - قهرمان اصلی اثر - نمودار می‌شود که تصویری متضاد از او در تاریخ بیهقی ارائه شده است. به طوری که در لابلای حوادث تاریخی به‌ویژه شکست‌های پی در پی که در نتیجه استبداد سلطان مسعود بوده، می‌گوید: «این خداوند را استبدادی است از حد و اندازه گذشته و گشاده‌تر از این نتوان گفت» (همان، ص ۵۰۱).

بیهقی در جای دیگری از کتابش در همین زمینه می‌گوید: «سخت دشوار است بر من که بر قلم من چنین سخت می‌رود و لیکن چه چاره است و در تاریخ محابا نیست» (بیهقی، ۱۳۸۳، ص ۴۳۷).

گاه حتی شخص سلطان مسعود نیز به استبداد خود اعتراف می‌کند و پس از شکست دندانقان می‌گوید: «مرا لجاجی و ستیزه‌ای گرفته بود... دل‌ها گواهی می‌داد که خطای محض است» (همان، ص ۵۹۷). اما اغلب با مطرح کردن قضا و قدر، خواننده را سردرگم می‌کند: «صواب بود که در دندانقان می‌ماندیم، اما می‌بایست که تقدیر فراز آمده کار خویش بکند، از آنجا برانندیم» (بیهقی، ۱۳۸۳، ص ۵۹۸). بیهقی گاه بسان مورخی منتقد از بی‌کفایتی و استبداد سلطان مسعود پرده‌داری می‌کند؛ اما بنا به اعتقاد به تقدیرگرایی، تمامی موارد مسؤلیت این بی‌کفایتی را مانند بیشتر متفکران

۳-۲. تاریخ‌نگاری سنتی اسلامی

موضوع اصلی تاریخ‌نگاری سنتی اسلامی، سیاسی - مذهبی است. نتیجه‌گیری از مطالعه تاریخ اسلامی برای افراد مختلف، اهمیت بسیاری داشته است. چون از همان آغاز، مسلمانان ساختار جامعه اجتماعی - سیاسی اسلام را نشانه‌ای از تقدیر الهی می‌دانستند که جامعه مسلمانان را هدایت می‌کند (والدمن، ۱۳۷۵، ص ۲۴). این شیوه تاریخ‌نگاری مورد حمایت صاحبان قدرت و حکام جاری بود که بدون هیچ لیاقتی بر مردم حکم می‌راندند و برای اینکه دیگران در مقام مقایسه برنایند و حکومت آنها را زیرسؤال نبرند، در رواج این اندیشه کوشیده‌اند و یگانه عامل رسیدن به قدرت را تقدیر الهی برشمرده‌اند (کریمی، ۱۳۸۲، ص ۱۳۳). چنان‌که شکست سامانیان و روی کار آمدن غزنویان به خواست خداوند حواله می‌شود، و سبب می‌شود آن‌گاه که مسعود غزنوی در دندانقان از سلجوقیان شکست می‌خورد، بیهقی در علت شکست بگوید: «و روز سخت، گرم ایستاده بود؛ صواب جز فرود آمدن نبود؛ اما می‌بایست که تقدیر فراز آمده کار خویش بکند؛ از جا برانندیم» (بیهقی، ۱۳۸۳، ص ۵۹۸). و در پی شکست دندانقان امیر در جواب مشاوران که پیشنهاد تجهیز کردن سپاه و به دست آوردن دوباره قدرت را دادند، گفت: «این چه هوس است که ایشان می‌گویند؟ به مرو گرفتیم، هم به مرو از دست برفت» (همان، ص ۶۰۸). این روش تاریخ‌نگاری به دلیل حمایت پادشاهان و حکام، عمری به نسبت طولانی داشته است. به طوری که از همان آغاز، فعالیت مذهبی در جهت بخشی به حقایق حکومت بوده که در نگارش تاریخ بیهقی نیز تأثیر بسزایی داشته است.

۳-۳. احترام به حکام وقت

در برخی موارد احترام به حکام وقت، بیهقی را دست بسته تقدیر می‌کرد. چنان‌که اسلامی‌نوشن بر این باور است که اعتقاد و احترام بیهقی به خاندان غزنوی و شخص مسعود و بعد از او ابونصر مشکان بسیار است، که باید ریشه آن را نخست در ایمان مذهبی او - چراکه مسلمان سنی متعصبی بود - و سپس در خوی متمایل به اعتدال و احتیاط وی جست. تربیت دیوانی بیهقی که لازمه‌اش انضباط و اطاعت بی‌چون و چرا از مافوق و سلسله‌مراتب بوده، در این امر مؤثر بوده است. نرمی‌ها و درشتی‌های روزگار و تجربیاتش در زندگی پرفراز و نشیب هم، او را به سمت ملایمت و میانه‌روی سوق داده

است (اسلامی‌نوشن، ۱۳۷۴، ص ۲۶). به طوری که بیهقی هر کجا از سلطان مسعود لغزشی می‌بیند به نرمی انتقاد می‌کند و با اشاره‌ای از ذکر آن می‌گذرد. برای نمونه در ماجرای لشکرکشی به آمل، گناه را به گردن اطرافیان سلطان مسعود می‌اندازد و با لحنی آرام و متأسف چنین لب به سرزنش می‌گشاید: «بایستی که امیر رضی‌الله‌عنه در چنین ابواب تثبت فرمودی» (بیهقی، ۱۳۸۳، ص ۴۳۷).

در واقع می‌توان گفت که بیهقی چنان‌که شیوه فکر اوست، سلطان مسعود را در مورد پیشامدهای سوء و شکست‌ها تبرئه کرده و همه را به بی‌اعتباری روزگار و در واقع ناشی از تقدیر و مشیت الهی می‌داند (اسلامی‌نوشن، ۱۳۷۴، ص ۴۹).

چنان‌که در ماجرای لشکرکشی سلطان مسعود به هندوستان و سپس پشیمانی پس از آن، می‌گوید: «امیر رضی‌الله‌عنه پشیمان شد از رفتن به هندوستان و سود نداشت و با قضای ایزدی کس بر نتوان آمد» (بیهقی، ۱۳۸۳، ص ۵۰۴). یا در جای دیگری از کتابش از یک طرف به حسادت سلطان مسعود در مورد علی‌قرب، حاجب بزرگ - که به عقیده وی یکی از افراد شایسته و برجسته حکومت غزنوی به حساب می‌آمده - اشاره می‌کند و می‌گوید: سلطان مسعود پس از جلب اعتماد علی‌قرب در فضایی کاملاً دوستانه و صمیمی، ناگهان سی غلام، وی را در حال غفلت دستگیر می‌کنند (همان، ص ۸۶)؛ اما بلافاصله این جریان و بیشتر رویدادهای شبیه به آن را به بی‌اعتباری و غداری دنیا نسبت می‌دهد و ظاهراً زبان به انتقاد از مسعود نمی‌گشاید: «این است حال علی و روزگارش و قومش که به پایان آمد و احمق کسی باشد که دل درین گیتی غدار و فریفتگار بندد و نعمت و جاه و ولایت به هیچ چیز شمرد، و خردمندان بدو فریفته نشوند» (همان، ص ۸۶).

۳-۴. عدم تحقیق در علل حوادث و برجسته کردن

نقش تقدیر

یکی دیگر از عوامل اندیشه تقدیرگرایی در تاریخ بیهقی، تحقیق نکردن در مورد علل حوادث و رویاوری به مسئله تقدیر است. در واقع مورخان تقدیرگرا اکثر اوقات، پیشامدها را نتیجه قضا و قدر دانسته، به همین خاطر تجسس در رابطه علت و معلول را در قضایای تاریخی فراموش کرده‌اند. بیهقی هم از این امر مستثنا نبوده است. او علل حوادث را درست تحقیق نکرده و بیشتر آنها را به قضا

یا حاکم منجر شد. مسئله‌ای که در طول تاریخ همواره مورد سوءاستفاده حکام و سیاست‌مداران حکومت‌های اسلامی قرار گرفته است. به طوری که می‌توان گفت پیوند تقدیر با مسائل سیاسی، موجب از میان رفتن علت‌یابی عقلانی و جست‌وجو نکردن دلایل اصلی ظلم و فساد و در نتیجه عقب‌ماندگی در بافت‌های مختلف جامعه می‌شود.

در واقع به نظر می‌رسد با این عقیده، یعنی نسبت دادن همه چیز به تقدیر الهی و تبرئه کردن خویش، روح و اراده جامعه فلج می‌شود. با اعتقاد به این اندیشه است که دست‌تپاول زورگویان درازتر و دست‌انتقام و دادخواهی مظلومان را بسته‌تر می‌کند. ظالم و ستمگر از اعمال جابرانه خود به بهانه سرنوشت و قضا و قدر، شانه خالی می‌کند؛ زیرا او دست‌حق تصور می‌شود و دست‌الهی سزاوار طعن و سرزنش نیست و به همین دلیل ستم‌کش آنچه از دست ستمگر می‌کشد، تحمل می‌کند؛ زیرا فکر می‌کند آنچه بر او وارد می‌شود، مستقیم و بدون واسطه از طرف خداست و با خود می‌گوید مبارزه با ظلم و ستمگری بیهوده است؛ چراکه باید تسلیم قضای الهی بود.

در این میان شیوه نگارش تاریخ‌نگاری سنتی اسلامی که به نوعی مورد توجه و حمایت صاحبان حکومت بوده، تا حکومتشان به زیرسؤال برده نشود؛ از یک‌طرف باورهای رایج مذهبی، احترام به حکام وقت و عدم تحقیق در علل حوادث؛ از سوی دیگر، در بازتاب اندیشه‌های تقدیرگرایی بیهقی مؤثر واقع شدند.

هرچند که باید به این نکته مهم توجه کرد که اعتقاد به قضا و قدر، منافاتی با اختیار انسان ندارد و مشکل بیهقی در واقع جهل نسبت به این مسئله بوده است. در واقع تقدیرگرایی در لسان مورخان همچون بیهقی همان جبرگرایی است. بنابراین باید گفت تقدیر امر حقی است؛ ولی جبرگرایی در تحولات، امری باطل است.

و قدر و تقدیرگرایی نسبت داده است (اقبال آشتیانی، ۱۳۵۰، ص ۲۸۲). به عبارتی، به نظر می‌رسد مورخان تقدیرگرا نقش‌آفرینی انسان‌ها را در تحولات ظاهری می‌دانند و نقش اصلی را به تقدیر می‌دهند و معتقدند علل ظاهر، علل واقعی نیستند؛ علت واقعی همان تقدیر است؛ لذا تحلیل حوادث را بیهوده می‌دانند.

نتیجه‌گیری

ابوالفضل بیهقی برای مدتی دیوان‌سالار دربار غزنویان بود و توانست کتاب *تاریخ بیهقی* را به رشته تحریر درآورد. گرچه این اثر در ۳۰ مجلد نگاشته شده است، اما از آن همه، تنها شش جلد در دست است. کتاب *تاریخ بیهقی*، حاصل تجربه مؤلف از عصر خویش است که با روش علمی و دقت فراوان، اسناد و شواهد را جمع‌آوری و به نگارش چنین اثر تاریخی، ادبی و سیاسی بس سترگ دست یافته است. مطالعه تاریخ بیهقی، حاکی از آن است که فهم او از زمانه، به دور از هر عنصر خیالی‌بافی و مبتنی بر مشاهده دقیق در جریان حوادث جاری شکل گرفته است و او در این چارچوب به واقع‌نمایی تاریخ عصر خویش پرداخته است.

تاریخ بیهقی را همچنین می‌توان حاوی دو نوع گفتمانی دانست که از یک‌سو، تمایلی به اختیار و از طرفی دیگر، گرایش به قضا و قدر دارد. این اندیشه تمایل به جبر که از فرهنگ پیش از اسلام در ایران وجود داشت، در دوران اسلامی نیز رواج یافت؛ که البته این مسئله با قدری تفاوت، اما با ماهیتی همسان و به شکل اندیشه تقدیرگرایی در افکار و اندیشه‌ها رسوخ یافت. نفوذ و گسترش دامنه‌دار اندیشه تقدیرگرایی، همچنین بازتاب وسیعی در آثار تاریخی و ادبی ایران داشته، که این اندیشه بر تاریخ‌نگاری بیهقی نیز تأثیر گذاشت؛ به طوری که علاوه بر اینکه در سطح ظاهری *تاریخ بیهقی*، باعث ایجاد دوگانگی در رویکرد به تقدیر شده، همچنین بازتاب این اندیشه تقدیرگرایی را می‌توان به شکل عدم تحقیق در علل پیشامدها، نفی اراده انسان، پرهیز مورخ از داوری و قضاوت و بیان دیدگاه‌های خویش درباره آن و نیز دخالت دادن مشیت خداوند در پیدایش و شکل‌گیری حوادث دانست.

اما این اندیشه تقدیرگرایی بیهقی در پیوند با امور سیاسی در کتاب *تاریخ بیهقی* بازتاب ویژه‌ای به خود گرفت. چنان که بازتاب آن به شکل رویکرد خاص نسبت به حکومت و سیاست‌مداران، به‌ویژه شخص شاه و

منابع.....

- اسلامی ندوشن، محمدعلی، ۱۳۷۴، «جهان بینی ابوالفضل بیهقی»، در: *یادنامه ابوالفضل بیهقی*، به کوشش محمدجعفر یاحقی، مشهد، دانشگاه فردوسی.
- اقبال آشتیانی، عباس، ۱۳۵۰، *مجموعه مقالات*، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران، خیام.
- انوری، حسن، ۱۳۷۳، *اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی و سلجوقی*، تهران، سخن.
- بهار، محمدتقی، ۱۳۵۵، *سیک‌شناسی*، تهران، امیرکبیر.
- بینش، تقی، ۱۳۷۴، «روش علمی در تاریخ بیهقی»، در: *یادنامه ابوالفضل بیهقی*، به کوشش محمدجعفر یاحقی، مشهد، دانشگاه فردوسی.
- بیهقی، ابوالفضل، ۱۳۸۳، *تاریخ بیهقی*، تصحیح و مقدمه علی اکبر فیاض، به اهتمام محمدجعفر یاحقی، مشهد، دانشگاه فردوسی.
- ، ۱۳۸۶، *تاریخ بیهقی*، مقدمه و شرح خلیل خطیب رهبر، تهران، مهتاب.
- پرویز، عباس، ۱۳۳۶، *تاریخ دیلمه و غزنویان*، تهران، بی‌نا.
- حمیدی، جعفر، ۱۳۷۲، *تاریخ نگاران*، تهران، دانشگاه شهید بهشتی.
- خسروپناه، عبدالحسین، ۱۳۸۸، *آسیب‌شناسی دین پژوهی معاصر*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۵۳، *تاریخ در ترازو*، تهران، امیرکبیر.
- سبحانی، جعفر، ۱۳۹۶، *منشور عقاید امامه*، چ هفتم، قم، توحید.
- سجادی، صادق و هادی عالمزاده، ۱۳۸۰، *تاریخ‌نگاری در اسلام*، تهران، سمت.
- سراج‌زاده، سیدحسین، ۱۳۸۴، *چالش‌های دین و مدرنیته*، تهران، طرح نو.
- فضیحی، امان‌الله، ۱۳۹۰، *منطق کارکردی و دفاع از دین*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- کرمی، محمدحسین، ۱۳۸۲، «تقدیر و سرنوشت در ادبیات فارسی و تأثیر آن بر فرهنگ مردم ایران»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران*، ش ۱۶۸ و ۱۶۹، ص ۱۲۹-۱۵۰.
- مسعودی فرد، جلیل، ۱۳۸۴، «چالش‌های کنونی دین و فرهنگ»، گردآوری محمدجواد صاحبی، در: *مناسبات دین و فرهنگ در جامعه کنونی*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- مشکور، محمدجواد، ۱۳۸۵، *تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام تا قرن چهارم*، تهران، اشراقی.
- میلانی، عباس، ۱۳۸۱، «تاریخ در تاریخ بیهقی»، در: *تجدد و تجدیدسنجی در ایران*، تهران، اختران.
- والدمن، مرلین، ۱۳۷۵، *زمانه، زندگی و کارنامه بیهقی*، ترجمه منصور اتحادیه، تهران، تاریخ ایران.
- یوسفی غلامحسین، ۱۳۷۴، «هنر نویسندگی بیهقی»، در: *یادنامه ابوالفضل بیهقی*، مشهد، دانشگاه فردوسی.